

یادداشتی از محمدمهدی اسدزاده؛

«شریعتی» پرچمی از پرچم های انقلاب

آن چه بنده در کتاب‌های دکتر شریعتی دیدم، دیدگاه‌های متفاوتی بود از جریان‌های فکری متفاوتی که دکتر در برهه‌های زمانی مختلف با آن‌ها در ارتباط بود. وی از هر جریان دیدگاهی را پسندیده و دیدگاه خود را بیان می‌کرد.

محمدمهدی اسدزاده در یادداشت ارسالی با موضوع "شریعتی! پرچمی از پرچم های انقلاب" به پایگاه خبری گزارش خبر آورده است؛ تا کنون از شریعتی بسیار گفته شده است. از ضعف‌ها و قوت‌ها. از خوبی‌ها و بدی‌هایش. دیدگاه‌های متفاوتی در مورد شریعتی وجود دارد از مخالفت‌های انقلابی و عقیدتی تا موافقت‌های انقلابی و عقیدتی... از کسانی چونان مصباح یزدی که شریعتی را مسلم نمی‌دانند تا شهید بهشتی که او را معلمی مسلمان و شاعرمنش با کوله‌باری از دردها می‌داند. از جریان‌های که به نام شریعتی دست به اسلحه بردند همچون فرقان، تا جریان‌هایی که او مقلدی مقید به امامت خمینی کبیر (ره) می‌دانند. اکنون در سالروز شهادت گونه این معلم شهید، می‌خواهیم علت این اختلاف دیدگاه‌ها را مورد شریعتی بررسی کنیم.

آیت‌الله سید علی خامنه‌ای، که از کودکی با دکتر علی شریعتی زندگی کرده است و برخی او را معرف شریعتی به مطهری برای حضور در حسینیه ارشاد می‌دانند. دیدگاه وی بیش از هر کس به دیدگاه شهید آیت‌الله سید محمدحسین حسینی بهشتی نزدیک است. آیت‌الله خامنه‌ای در پاسخ به پرسش‌های انتشارات رواق که در سال ۱۳۵۸ و در تبیین منش فکری و عملی جلال آل‌احمد مرقوم کرده است، چنین می‌خوانیم: "باید محصول ارادت به شریعتی باشد و نه چیز دیگر. البته حرف فی حد نفسه، غلط و حاکی از عدم شناخت است. آل‌احمد کسی نبود که بنشیند و مسلمانان را برای مسلمانان او همان چیزهایی لازم بود که شریعتی را مسلمان کرده بود... مطهری و طالقانی و شریعتی در این انقلاب، حکم پرچم را داشتند. همیشه بودند. تا آخر بودند. چشم و دل «مردم» (و نه خواص) از آن‌ها پر است. و این همیشه بودن و با مردم بودن، چیز کمی نیست."

براستی چرا در طول این ۳۶ سال برخی آنقدر شیفته شریعتی شده‌اند که پا از گلیم بیرون نهاده‌اند و آنقدر بزرگش می‌کنند و عده‌ای دیگر از آن سو آنقدر پیش می‌روند که او را نه تنها مسلم نمی‌دانند که عامل تمام انحرافات از زمان خودش به بعد می‌شناسند.

سال ۸۳، دوست عزیز و پژوهشگر و محقق شهیر شهرمان و نویسنده کتاب‌هایی پیرامون تاریخ معاصر ایران همچون «گفتمان مصباح»، «مشروعیت آسمانی» و «هاشمی در سال ۸۸» در همان سال ابتدایی انتشار هفته‌نامه شهرسبز مطلبی را منتشر نمود تحت عنوان "شریعتی، ضعف‌ها و قوت‌ها" که نگاهی اجمالی به دیدگاه بزرگان نسبت به مرحوم دکتر شریعتی داشت.

آن چه اکنون می‌خواهم بدان بپردازم نگرشی بر اندیشه‌های دکتر شریعتی از زاویه کمتر پرداخته شده است. در چاپ‌های جدید کتاب "نهضت امام خمینی" نوشته "حجت‌الاسلام سید حمید روحانی" پیرامون پیام تسلیت امام خمینی به مناسبت درگذشت مرحوم شریعتی آمده است: در آن پیام به جای کلمه رحلت از کلمه فقدان استفاده کرده بود و در جواب کسانی که از ایشان سؤال کردند فرمودند که اگر می‌دانستم شریعتی مسلم بود برایش از کلمه ارتحال یا رحلت استفاده می‌کردم.

گفتنی است که جناب روحانی در مقدمه چاپ سوم همین کتاب مورخ شهریور سال ۶۳، با ذکر نام معلم شهید دکتر علی شریعتی از شریعتی یاد می‌کند که باید از ایشان پرسید چگونه در آن سال‌ها که امام زنده بود، از واژه شهید استفاده کرده‌اید و چنین خاطره‌ای در کتاب‌تان نیست و پس از سی سال به یاد چنین خاطره‌ای می‌افتید؟ امیدوارم این مورخ برجسته، پرسش این جوان ناپخته را پاسخ گوید.

این در حالی است که امام خامنه‌ای در پاسخ به پرسش انتشارات رواق در مورد جلال آل‌احمد به این مسئله نیز اشاره می‌فرماید: "آل‌احمد کسی نبود که بنشیند و مسلمانان را برای مسلمانان او همان چیزهایی لازم بود که شریعتی را مسلمان کرده بود."

از سوی دیگر امام موسی صدر، در زینبیه سوره بر پیکر شریعتی نماز می‌گزارد و در زینبیه سوره به خاک می‌سپارد. در دوران اصلاحات نیز برخی شریعتی را تا پیغمبرگونه‌گی بالا می‌بردند؛ برخی دیگر اما او را به ساواکی بودن متهم ساختند. مقام معظم رهبری به این اتهامات واکنش نشان می‌دهند که در چاپ ششم کتاب «جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران» نوشته رسول جعفریان از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر و روانه بازار نشر شد.

در پاورقی چند صفحه از کتاب، نظرات رهبر انقلاب درباره مرحوم شریعتی منعکس شده است که اختصاصاً برای نویسنده کتاب ارسال شده و مطالبی است که رهبر معظم انقلاب هنگام مطالعه چاپ سوم در حاشیه کتاب نگاشته‌اند.

در این کتاب و درباره «نامه‌نگاری شریعتی به ساواک و نوع تعامل وی با رژیم شاه»، نویسنده دو نظر را مطرح می‌کند: "نخست نظر سید حمید روحانی که دکتر شریعتی را عامل رژیم معرفی می‌کند. دوم کسانی که شریعتی را عامل رژیم نمی‌دانند اما معتقدند که شریعتی و رژیم شاه در چند حوزه از جمله در برخورد با مسائل اجتماعی، روحانیت، مارکسیسم و ... دارای وحدت نظر و همسویی فکری بوده‌اند.

در این زمینه رهبری با هر دو نظر فوق مخالفت می‌کنند و بر نظری تأکید می‌کنند که مطابق آن، نامه‌نگاری به ساواک و انتخاب محتوای خاص در این نامه‌ها، یک تاکتیک به قصد فریب دستگاه حکومت شاه تلقی می‌شود.

مقام معظم رهبری در این باره می‌نویسند: «به نظر من و با شناختی که از دکتر داشتیم، وی تلاش کرد تا از وجود نقاط مشترک خود با دستگاه مانند ضدیت با مارکسیسم و انتقاد از روحانیت استفاده کند و ساواک را درباره خود به طمع بیندازد و در واقع آنها را فریب دهد و موفق شد.

شاکله او با نوکری ساواک سازگار نبود. حداکثر این بود که وی اهل خطر کردن در مبارزه با دستگاه نبود و مایل بود در حاشیه عرصه مبارزه قرار داشته باشد... در سال ۵۴ که من از زندان آمدم و همه به دیدن من می‌آمدند، او به منزل من نیامد و برای دیدار من منزل جوانی از دوستان مشترک‌مان را معین کرد و چند ساعتی با هم بودیم (آن جوان فرحبخش بود که به من و دکتر ابراز ارادت می‌کرد).»

دومین موضوعی که در این کتاب از حاشیه‌نویسی‌های رهبری منعکس شده است، مربوط به قضاوت تند و همراه با سوءظنی است که نسبت به دکتر شریعتی در نامه استاد شهید مطهری به حضرت امام خمینی (ره) در سال ۵۶ آمده است. بسیاری از افراد طرح این مواضع از سوی استاد مطهری را از سر عصبانیت تلقی کرده بودند و برخی نیز آن را به دشمن‌شناسی ایشان مربوط می‌دانند.

در این زمینه هم نظر رهبری متفاوت است و در هر حال قضاوت شهید مطهری درباره شریعتی را نمی‌پسندند. ایشان در این زمینه می‌نویسند: «نظرات

مرحوم شهید مطهری درباره شریعتی - چه در آغاز آشنائی‌شان که تا دو سه سال از وی به نحو شگفت‌آوری ستایش می‌کرد و چه در سال‌های بعد که از او به نحو شگفت‌آوری مذمت می‌فرمود - غالباً مبالغه‌آمیز ... بود.

در همین مطالبی که ایشان به امام مرقوم داشته، نشانه‌های بزرگ‌نمایی آشکار است. برخی دیگر از دوستان ما از جمله مرحوم شهید بهشتی نیز همین نظر را در باره اظهارات شهید مطهری داشتند. «پاورقی صفحه ۴۷۶ کتاب» تا این جا گمان می‌کنم در مورد نظرات دیگران و تهمت‌ها و اغراق‌ها کفایت کند.

اما چرا شریعتی در نوشته‌ها و گفت‌وگوها راه‌های متفاوت و متناقضی را می‌رفت. آن چه بنده در کتاب‌های دکتر شریعتی دیدم، دیدگاه‌های متفاوتی بود از جریان‌های فکری متفاوتی که دکتر در برهه‌های زمانی مختلف با آن‌ها در ارتباط بود. وی از هر جریان دیدگاهی را پسندیده و دیدگاه خود را بیان می‌کرد. وی شاید تحت‌تأثیر جریان‌ها قرار می‌گرفت، اما این نبود که خود را مقلد آن جریان کند؛ بلکه اندیشه‌ها را گذر می‌کرد و از هر کدام، آن چه مورد پسندش بود را با دیدگاه خویش سازگار می‌نمود. در واقع او جمع‌نقیضین یا تضادها نبود، بلکه خود مکتبی شده بود، با هر آن چه می‌اندیشید که درست است. شریعتی در خود این ظرفیت را بوجود آورده بود که آن‌ها را با یکدیگر به سازگاری رساند. از جریان‌هایی که در کتب شریعتی دیده می‌شود را می‌توان موارد زیر اشاره کرد:

۱- جریان تفکیک: این جریان فکری عقیدتی که خواستگاه آن حوزه علمیه مشهد است و بسیاری از علمای مشهد دارای این اندیشه بودند. تفکیکیون در جریان انقلاب از جریان‌های بسیار مؤثر مشهد به شمار می‌آیند. از رهبران و بزرگان این اندیشه پس از شیخ مجتبی قزوینی و شیخ مهدی اصفهانی می‌توان به آیت‌الله سید جعفر سیدان و علامه محمدرضا حکیمی دانست.

این جریان معتقدند که بایستی بین اندیشه‌های الهی که قرآن است و تفکرات بشری فلسفی تفکیک قائل شد. چرا که وحی خارج از اشتباه است، ولی اندیشه‌های بشری جایگاه اشتباه دارند، پس نمی‌توان صددرصد به آن‌ها اعتماد نمود. مرحوم محمدتقی شریعتی که از بزرگان حوزوی مشهد به شمار می‌آمد.

از این رو علی شریعتی که نوجوانی بیش نبود همواره با طلبه‌های حوزه علمیه مشهد ارتباط پیدا کرد. در این میان ارتباط وی با طلبه‌های هم سن و سال خودش بیشتر شد. به ویژه طلبه‌های که روحیات روشنفکری و انقلابی بیشتری داشتند. در این میان ارتباط وی با سید علی حسینی خامنه‌ای و محمدرضا حکیمی بیشتر بود.

سید علی خامنه‌ای اما به قم مهاجرت کرد و با حضور در کلاس بزرگان فلسفه همچون امام خمینی منش فلسفی ملاصدرا را برگزید. از سوی دیگر محمدرضا حکیمی گرایش به اندیشه تفکیک پیدا کرد تا آن جا که در دهه هفتاد هجری شمسی مکتب تفکیک را در کتابی با همین عنوان به جامعه شناساند.

سید علی خامنه‌ای همان کسی است که علی شریعتی را به شهید مطهری برای حضور در حسینیه ارشاد، شناساند. وی در سال‌های پس از انقلاب اسلامی و در اوج حملات به شریعتی به دفاع از شریعتی پرداخت. محمدرضا حکیمی نیز همان کسی است که دکتر شریعتی در وصیت‌نامه خود، از او می‌خواهد تا آثارش را ویراستاری نماید.

بررسی آثار دکتر شریعتی نشان از آن دارد که ارتباط شریعتی با اندیشه تفکیک، و به ویژه محمدرضا حکیمی بیشتر بوده، و از این رو دیدگاه‌های عدالت‌خواهانه و ادبیات و عقایدش با این اندیشه بسیار نزدیک است.

۲- فلسفه صدرایی و فقه سنتی: این دو نیز به همان اندازه تفکیک از کودکی و نوجوانی و حتی در بزرگسالی به واسطه ارتباط مستقیم با کسانی همچون برادران خامنه‌ای از سویی و کسانی همچون شهید آیت‌الله مطهری از سوی دیگر در اندیشه او، راهبردی دیگر را بوجود آورد. شهید مطهری در این دوران فلسفه صدرایی را با شدت و حدت دنبال می‌نمود تا آن جا که در قم نیز مورد حمله برخی از بزرگان فقه سنتی قرار می‌گرفت، و همین امر او را به وادی دانشگاه آورد.

شریعتی، برآیندی از اندیشه فلسفی صدرایی، تفکیک و جریان روشنفکری آن روزگار بود و شاید همین امر به اختلافات بین او شهید مطهری دامن می‌زد. محمدمهدی جعفری، استاد دانشگاه شیراز و از دوستان نزدیک شریعتی در گفتگو با روزنامه کیهان که در پایگاه پژوهشگاه علوم انسان و مطالعات فرهنگی (پرتال جامع علوم انسانی) نیز منتشر شده است می‌گوید: ایشان معتقد بودند که دکتر شریعتی اشتباهات علمی‌دارد و مخالفت با وی در سطح اختلافات علمی‌است.

از این مسئله خود دکتر شریعتی هم استقبال می‌کرد. آیت‌الله سید علی خامنه‌ای در گفتگو با روزنامه جمهوری اسلامی مورخ ۴ تیر ۱۳۵۹ می‌گوید: "از خصوصیات دکتر شریعتی حقیقت‌پذیری بود، برخلاف آنچه که گفته‌اند و نوشته‌اند حرف را گوش می‌کرد و اگر درست می‌یافت می‌پذیرفت ... شریعتی آن کسی بود که نقطه التقاع روشنفکری قبل قرار گرفت. لذا حق بزرگی به گردن اندیشه روشن بیانه و روشنفکرانه اسلامی دارد.

به قول آقایان «آنتی تز» جریان روشنفکری ضد اسلامی دقیقاً شریعتی بود... شریعتی به خود من بارها می‌گفت که من مرید مطهری هستم، مطهری را استاد خودش می‌دانست و ستایشی که او از مطهری می‌کرد، ستایش یک آشنا به شخصیت عظیم و پیچیده و پر‌قوای مطهری بود، اما مطهری در سایه و یا در پرتو حسن ظن و اقبالی که جوان روشن بین روشنفکر و نسل تحصیل کرده به اسلام پیدا کرده بود شناخته شد قبلاً مطهری را همکارها و هم‌درسا و شاگردهایش فقط می‌شناختند، طلوع مطهری در آفاق شد که آن آفاق را از لحاظ جو کلی کوشش‌های شریعتی به وجود آورده بود و یا در آن سهم بسیار بزرگی داشت. البته ارج و ارزش فیلسوف متفکر پرمغزی مثل مطهری در جای خود روشن و واضح است."

۳- جریان فکری دکتر محمد نخب: دکتر شریعتی مدتی عضو حزب سوسیالیست‌های خدایپرست بود. حزبی که دکتر نخب به همراه مهندس جلال‌الدین آشتیانی و کاظم سامی آن را در سال ۱۳۲۲ ه. ش راه‌اندازی کرده بود.

دکتر نخب التقاطی بین اسلام و سوسیالیسم بوجود آورد. این افراد به دنبال آن بودند تا سوسیالیسم را از بند ماتریالیسم و خدایپرستی را از قید خرافات رها کنند. نخب در جریان نهضت ملی، حزب مردم ایران را که یکی از احزاب بزرگ، فراگیر و مهم در پیروزی این نهضت بود، بنیان نهاد.

پس از شکست نهضت ملی، نخب راهی ایالات متحده آمریکا شد. دکتر نخب با اعتقاد به اکثر اعتقادات اصیل اسلامی و شیعی و تنها با تعبیر سوسیالیستی عدالت، دیدگاه نویی را بر پایه اندیشه جوانان آن روزگار برپا ساخت. پیروان او در داخل کشور کم نبودند. این تعبیر سوسیالیستی از عدالت در آثار بسیاری از بزرگان دینی حتی در برخی آثار شهید مطهری نیز دیده می‌شود.

این شاید به دلیل آن بود که مارکسیسم با همین تعبیر در جهان پس از جنگ جهانی دوم خودنمایی می‌کرد. البته این مسئله در اندیشه‌های شریعتی بسیار زیاد دیده می‌شود تا جایی که ابودر را سوسیالیستی خدایپرست می‌داند. همچنین معتقد است که از دیدگاه شیعه عدالت همان سوسیالیسم است. مسئله‌ای که مرحوم شهید آیت‌الله سید محمدباقر صدر در دو کتاب اقتصادنا و فلسفتنا به آن پاسخ می‌دهد.

۴- لیبرالیسم: شاید امروزه برای بسیاری در کنار هم قرار گرفتن سوسیالیسم با لیبرالیسم غیر ممکن باشد. این اندیشه در دیدگاه‌های شریعتی، جدای از جایگاه غیر مادی و اقتصادی به وفور خود را نشان می‌دهد؛ دیدگاه‌هایی که حاصل سال‌های زندگی در اروپا و نزدیکی با محافل روشنفکری غرب است.

گفتنی است که برخی از بزرگان همچون مرحوم آیت‌الله طالقانی، شهید بهشتی، مرحوم مهندس بازرگان و ... به این امر متهم بودند. این چهار جریان فکری متفاوت و گاه معارض با هم باعث شد تا اندیشه‌های شریعتی در عین منظم و زیبایی نظم، گاه دچار پراکنده‌گویی عقیدتی گردد. هرچند در ذهن شریعتی این پراکنده‌گی عقیدتی نبوده است. که اگر می‌بود نمی‌توانست به این زیبایی سخن بگوید. آن چه روشن است این که شریعتی مردی بود به قول مرحوم شهید آیت‌الله بهشتی "جستجوگری در مسیر شدن" و از این رو در پی حقیقت به هر چه می‌رسید چنگ می‌زد و هر آنچه را از اندیشه و خرد خود درست می‌یافت را می‌گرفت؛ و این نشان از آزدگی اوست. نه بمانند برخی افراد طرفدار جریان شده باشند و خود را از دیگر جریانات فکری بی‌نیاز سازند؛ که این کانالیزه شدن، برای هر انسانی، خطرآفرین است.

امام موسی صدر در آیین چهلمین روز درگذشت دکتر شریعتی که به نخستین و بزرگترین گردهم‌آیی علیه رژیم شاهنشاهی در خارج از کشور تبدیل شد شریعتی را با ایده جهان چهارم روبرو می‌کند. امام موسی صدر در تبیین این ایده می‌گوید: "احترام دکتر شریعتی برای اصالت فکری اوست. او و کسانی که این راه را می‌روند می‌توانند نیروهای عظیمی را که در حال حاضر در جهان راکد مانده است، برانگیزانند. بسا نیروهای که در مساجد و معابر و دکانها و در کوچه‌پس‌کوچه‌های زندگی راکد و مهمل مانده‌اند بتوانند این افکار را از حالت فکری صرف به در آورند و از آنها نیروی عظیمی بسازند و بسا در آن تقسیم‌بندی که کردیم بتوانیم همه این نیروها را از دسته چهارم بشماریم، که تسلیم نمی‌شوند، فرار نمی‌کنند، و اعتراف به ضعف و ورشکستگی سیاسی خود ندارند، بلکه برای تغییر، با روش اصیل، تلاش می‌کنند.

بنابراین، ما می‌توانیم خود را جزو این دسته بشماریم. ما که در این جلسه دور هم جمع شده‌ایم، کسانی هستیم که در سلک این دسته حساب می‌شوند. کسانی که برای تغییر، با هدفهای اصیل، به روشهای اصیل، تلاش می‌کنند، در فلسطین، اریتره و لبنان، همه این انقلابهایی که در سرتاسر جهان هستند، به احترام دکتر شریعتی دور هم جمع شده‌ایم. ما دسته‌ای هستیم که می‌توانیم خود را جهان چهارم بخوانیم. ما جزو جهان سوم هستیم و زیر بار دو قدرت شرق و غرب عالم نمی‌رویم. "

در پایان گفتگوی آیت‌الله خامنه‌ای با نشریه سروش شماره ۱۰۲ مورخ خرداد ۱۳۶۰ در مورد دکتر شریعتی سخنانی دارد که شاید جامع‌ترین سخن در مورد شریعتی باشد: "البته شریعتی یک آغازگر بود، در این شک نباید کرد. او آغازگر طرح اسلام با زبان فرهنگ جدید نسل بود.

قبل از او بسیاری بودند که اندیشه مترقی اسلام را آنچنان که او فهمیده بود، فهمیده بودند. بودند کسانی اما هیچکدام این موفقیت را پیدا نکردند که آنچه را فهمیده بودند در قالب واژه‌ها و تغییراتی که برای نسل امروز ما و یا بهتر بگوییم نسل آن روز شریعتی، نسلی که مخاطبین شریعتی را تشکیل می‌داد گیرایی داشته باشد مطرح کنند.

موفق نشده بودند به زبان آنها این حقایق را بیان کنند. جوری که برای آنها قابل فهم باشد این مسایل را بگویند. شریعتی آغازگر طرح جدیدترین مسایل کشف شده اسلام مترقی بود به صورتی که برای آن نسل پاسخ دادن به سوالها و روشن کردن نقاط، مبهم و تاریک بود اما اینکه او را با سیدجمال یا با اقبال مقایسه کنیم، نه. اگر کسی چنین مقایسه‌ای بکند ناشی از این است که اقبال و سیدجمال را به درستی نشناخته است. "